

## دیکتاتوری بانک ها



نوشته شده توسط: آلن وودز - ترجمه: حمید قربانی

مبنای تحلیلی مطلبی که در زیر می خوانید تخلیص و تنظیم شده ی ترجمه از نوشته ی آلن وودز به همین نام می باشد که در روز ۵ دسامبر ۲۰۱۱ در سایت دفاع از مارکسیسم، به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است. در این متن سعی شده است که با افزوده هائی چشم اندازی از بحران سرمایه در اروپا و مبارزه طبقاتی طبقه کارگر داده شود.

بحران اقتصادی در اروپا درحال تبدیل شدن به یک بحران عمیق سیاسی است. ایتالیا و یونان هر دو دارای دولت های جدید (دولت های ائتلاف ملی) شده اند که قول حل بحران مالی و اقتصادی ای را داده اند که اروپا را لرزانده است. دولت هائی که آنها را دولت های تکنوکراتها نیز نامیده اند. این دولت ها نمایندگان کدام طبقه؟ و چه سیاستی هستند؟

«دموکراسی خالص» عبارت کاذبانه فرد لیبرالیست که کارگران را تحمیق می نماید. آنچه در تاریخ سابقه دارد دموکراسی بورژوائی است که جایگزین فنودالیسم گردید و دموکراسی پرولتری است که جایگزین دموکراسی بورژوائی می گردد. «لنین، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، ص ۱۴ بفارسی

" پارلمان بورژوازی را در نظر بگیرید. آیا می توان تصور کرد که کائوتسکی دانشمند هیچگاه این موضوع را نشنیده است که هر قدر دموکراسی تکامل بیشتری یافته باشد، بهمان نسبت بورس و بانکداران، پارلمانهای بورژوازی را بیشتر بخود تابع می سازند؟ از این جا چنین نتیجه نمی شود که نباید از پارلمانتاریسم بورژوائی استفاده کرد، اما از اینجا نتیجه می شود که فقط فرد لیبرال می تواند محدودیت تاریخی و مشروط بودن پارلمانتاریسم بورژوائی را فراموش نماید، همان گونه که کائوتسکی این مطلب را فراموش می کند. توده های ستمکش در دموکرایتک ترین کشور بورژوائی هم در هر گام با تضاد فاحشی بین برابری ظاهری که "دموکراسی" سرمایه داران اعلام می دارد و هزاران محدودیت واقعی و حيله و نیرنگی که پرولترها را به بردگان مزدور بدل می نماید، روبرو هستند. همین تضاد است که چشم توده ها را در مورد پوسیدگی و کذب و سالوسی سرمایه داری می گشاید. همین تضاد است که مبلغین و مروجین سوسیالیسم، آنرا در برابر توده ها فاش می سازند، تا، آنرا برای انقلاب حاضر نمایند! ولی هنگامی که عصر انقلابها آغاز شد، کائوتسکی بدان پشت نمود و به نغمه سرانی در باره فضائل و مناقب دموکراسی محتضر بورژوائی پرداخت." ص ۱۶ تا ۱۷، لنین همان اثر قواعد و مقررات بانک ها

یکشنبه ۲۰ نوامبر روزنامه ایندپندنت چنین نوشت:

"قدرت سیاسی در اروپا دارد به یک عده محدودی به نام تکنوکراتها انتقال می یابد دو روز بعد از اینکه در کشور

یونان پاپاداموس تکنوکرات سکان دولت "انتلاف ملی" را بدست گرفت، تکنوکرات دیگری در کشور ایتالیا رئیس دولتی از همان جنس شد.

در یونان و ایتالیا هم اکنون قدرت دولتی را کسانی قبضه کرده اند که در هیچ انتخابات دموکراتیک بورژوازی نیز انتخاب نشده اند. به زبان دیگری می توان گفت که دیگر قدرت سیاسی را دولت های معمولی سرمایه داران نیز ندارند، بلکه قدرت را تکنواتهای منصوب شده از جانب بانک ها و شرکت های بزرگ انحصاری سرمایه داری در دست گرفته اند. از این پس استاندارد زندگی، داشتن شغل و نداشتن شغل و بهداشت و آموزش همگانی و کلن هر چیز مؤثر در زندگی را کسانی تعیین می کنند که در هیچ انتخاباتی انتخاب نشده اند و در برابر نه توده های طبقه کارگر و زحمتکش بلکه حتا مجالس بورژوازی نیز مسئول نیستند. سنوال این است که این تکنوکراتها که دارند نه تنها در یونان و ایتالیا، بلکه حداقل کل اروپا بر مقدرات زندگی ما حکم می رانند، نمایندگان کدام طبقه و چه قشر اجتماعی هستند؟ این ها قدرت خود را از چه منبعی می گیرند؟ آنها منصوب شدگان بی چهره وزارت دارایی در اتحادیه اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین المللی پول هستند. روزنامه ایندپندنت در همین مقاله آنها را چنین معرفی می کند: "تکنوکرات به کسی خطاب می شود که در بانک سرمایه گذاری گلدمن ساکس کارمند بوده و یا باشد، دور و بر ادارات مالی، وزارت دارایی و اقتصاد با نام مستعار وامپیر(جانوری خون آشام) پلکیده است. مردانی که امروز بر مقدرات زندگی میلیونها انسان در اروپا مسلط هستند، دارای این مشخصاتند. مایومونتی عضوی از اعضای گلدمن با شغل مشاوری دهنده در امور بین المللی است. ماریو داراکی که بر سیاست کل اروپا حاکم است، رئیس بانک مرکزی اروپا و نیز یکی از کارمندان بانک گلدمن ساکس است.

همچنین آنتونیو بورقص را داریم که تا دیروز در مرکز ارز اروپا پادونی سرمایه را می کرد. پاپا دموس یونانی نیز معاون سابق بانک مرکزی اروپا است. او چندی نیز رئیس بانک مرکزی یونان شد تا همچون ماریو مونتی در ایتالیا، کشور یونان را بعنوان کشوری قرضدار، با برنامه سخت ریاضت اقتصادی (رژیم غذایی) به اتحادیه پولی اروپا (یورو) وارد نماید. قاعده و مقررات ارز اروپا چنین بوده است که کشورهای بعضویت پذیرفته می شوند که قرض شان بیش از ۶۰ درصد درآمد ملی کشور نباشد. کسی که چنین سیاستی را تعیین کرد، یک اقتصاد دان جادوگر بانک گلدمن ساکس بود.

و اما در اروپا اینکه تکنوکرات ها مسلط باشند و تعیین کنند، نه به این وقاحت، ولی ناآشنا نیست. در اتحادیه اروپا این نمایندگان انتخاب شده نیستند که تصمیمات را اتخاذ می کنند، بلکه شورای وزیران و کمیسیونرها هستند که در هیچ انتخاباتی انتخاب نشده اند. پارلمان اروپا بیشتر از هر چیز به کلپ بحث شبیه است. مقررات و قواعد حاکم بر بازارها(بازار کار، کالاهای تولید شده) را کمیسیونرها تعیین می کنند. بعبارت دیگر می توان گفت که این مدیران مونوپل های بزرگ سرمایه و هیئت مدیره بانک ها هستند که برای همه امورات واقعی و تأثیر گذار در زندگی انسانها از قبیل اینکه سپرده های کارگران و زحمتکشان مانند صندوق های بازنشستگی، بیمه ها و حقوق و مزایای میلیونها بازنشسته، چگونه و کجا سرمایه گذاری شوند، مقررات و قواعد تعیین می کنند و تصمیم می گیرند. آنها قادرند که کارمندان عالی رتبه و سیاستمداران عالی مقام را مانند سیب زمینی در بازار منتها با کمی اضافه قیمت بخرند.

کودتای بانک ها

این مسئله که دولت های مدرن یا دولت های دموکراتیک بورژوازی چیستند؟ و چه کار می کنند؟ را می توان در این عبارت از مانیفست کمونیست، نوشته سال های ۴۸-۱۸۴۷ مارکس و انگلس یافت. آنها نوشتند: "دولت مدرن بورژوازی یک کمیته برای حفظ و دفاع از خرید و فروش و تجارت کل طبقه بورژوازی است". در یک جامعه واقعی و با ترتیب بورژوازی حقوق انسانی، آزادی مطبوعات، آزادی بیان و همه امور دیگر تابعی از و مشروط به اقتصاد بازار می باشد. در چنین جوامعی انسان ها آزاد هستند و همه افراد می توانند (کم و یا بیش) هر چه می خواهند بگویند تا هنگامی که طبقه حاکمه یعنی به زبان دیگر بانکداران و سرمایه داران بزرگ و مدیران انحصارات بزرگ آزاد باشند، تصمیم بگیرند که در واقعیت چه باید اتفاق بی افتد. این شیوه و روش در زیر سایه امپریالیسم و سرمایه داری انحصاری حقیقی تر و روشن تر است. اکنون دیگر طبقه بورژوازی جهانی با دولت هائی از جنس دولت های یونان و ایتالیا دیگر باصطلاح برگ انجیر بعنوان پرده ساتر یعنی دموکراسی نمایندگی را هم کنار گذاشته است. دیگر بانک ها و مونوپل های معظم سرمایه داری با دولت در هم تنیده اند. در چنین شرایطی است که سیاست مداران نیز مانند هر کالای دیگری در بازار مکاره خرید و فروش می گردند. دولت ها به خدمتگذاران واقعی شرکت های بزرگ سرمایه داری و بانک های عظیم تبدیل شده اند.

روزنامه تایمز لندن روز جمعه روز ۱۱ نوامبر مقاله ای با این تیترا "آیا در ایتالیا و یونان کودتائی بوسیله انجمن بانکداران بوقوع پیوسته است؟" به چاپ رساند.

در متن مقاله چنین نوشته می شود: "آنها دوست ندارند که امروزه صدای مردم را بشنوند. اولین اتفاق در یونان بعنوان گهواره دموکراسی می افتد. و آن اینکه در ماه اخیر اسمی از یک رفتارندوم بی نام و نشان برده شد که می خواست به شهروندان یونان حق اظهار نظر در باره برنامه های ریاضت اقتصادی یعنی چیزی که ربط مستقیم به زندگی شان دارد، داده شود. گفتن همین جمله کافی بود که بازار دچار رعشه مرگ شده بگیرد. نتیجه این شد: دولت

انتلافی به رهبری پاپاندرو فروپاشید. حق هر گونه اظهار نظری از شهروندان یک کشور اروپایی گرفته شد. در عوض فوران یک دولت جدید به رهبری معاون سابق بانک مرکزی اروپا که یک هفته قبل استاد مهمان دانشگاه در هاروارد آمریکا بود، یعنی آقای لوکاس پاپا دموس بسته بندی شد و به مردم در یونان هدیه شد. " این اولین ولی بهیچ وجه آخری نبود به نوشته ی تایمز " بعد نوبت به ایتالیا رسید. آنرا همچون یونان تهدید به سرنگونی نمودند. اما، در یافتند که بعلت قروض زیاد اش نباید فشار بیشتر از یک اندازه مشخص باشد. ایتالیایی که بهمان اندازه که با ریخت و پاش و دزدی های آقای برلسکونی امروزه قرضدار است، می توانست ثروتمند و از رشد پایدار برخوردار باشد. در هر صورت با کمی تأنی سه شریک اصلی قرض دهنده و سرمایه گذار در ایتالیا که عبارتند از بانک اروپا و کمیسیونر دارائی اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول به یک تصمیم دسته جمعی رسیدند. آنها در یافتند که آقای برلسکونی دیگر به دستورات آنها اعتماد ندارد و دستورات آنها را آن طوریکه آنها مایلند اجرا نمی کند. آنها در یافتند او با این عدم اعتماد ایتالیا را در قرض بیش از اندازه مورد نیاز فرو برده است. در آخر نه تنها کار برلسکونی تمام شد بلکه جانشین ایشان نیز منصوب گردید. بازار حرف آخر را زده بود، پس نه احتیاج به رفراندوم بود و نه نظر رأی دهندگان. آقای هر من وان رومنو سخنگوی شورای اروپا در سفری که به روم کرده بود، سنوال و جواب را بدین شکل مطرح کرد: " کشور محتاج رفراندوم است؟ نه، چنین تمایلی نیست. " چنین بود که ماریو مونتی تکنوکرات، مشاور قبلی گلدمن ساکس و کمیسیونر در امور بازار و خرید و فروش و تغییر مکان اوراق قرضه در اتحادیه اروپا برای نخست وزیری به حضور رئیس جمهور ایتالیا ناپو لیتانو معرفی شد. آقای رئیس جمهور نیز او را به سناتوری تمام عمری مفتخر و روانه پارلمان برای گرفتن رأی اعتماد نمایندگان نمود. نمایندگانی که قبیلن در گوشی و پیچ کنان خبر کوتای بانک ها را به یکدیگر داده بودند. آنها حساب خود را کرده بودند که موافقت و مخالفت شان چه عاقبتی برایشان به ارمغان می آورد. بدین شکل آقای ماریو مانتی برگزیده مثلث قاچاقچیان بین المللی و حاکم نه تنها بر اقتصاد یونان و ایتالیا، بلکه تمام اروپا و همچنین جهان یعنی بانک مرکزی اروپا، اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول، توسط نمایندگان آگاه از تصمیم بازار به نخست وزیری سومین اقتصاد اروپا برگزیده شد. رئیس صندوق دارائی دولت با حفظ سمت، رئیس خود دولت شد. اقتصاد و سیاست در هم ادغام شدند و بانک ها مدیر خویش را مدیر اجرایی دولت کردند. برای دلجویی از دموکراسی مورد تجاوز قرار گرفته و سیلی خورده، یکی از عالی مقامان دانشگاهی پا در میانی کرد، او علی مونته پروفیسور در دولت شناسی در دانشگاه لونیس رم، گفت: " دموکراسی محدودیت ها خیلی جدی دارد. " او به سخنان خویش چنین ادامه می دهد " دموکراسی این قدرت را دارد که خود را به قتل برساند، خویش تن خویش را سرنگون نماید. [یک دولت تکنوکرات را بپذیرد]، البته این نه بد و نه خوب است، بلکه مورد نیاز است. " در این گفته ی مزورانه و حيله گرانه (راسونی)جناب پروفیسور، جوهر اصلی(تقطیر) تمام خیانت ها نهفته است. این گفته، دو رونی و ترسونی روشنفکر "لیبرال" را به بهترین وجهی بیان می کند. این همان روحیه چاپلوسانه و پوتین لیسانه ی پروفیسورهای است که سر در برابر هینتر، موسیلمینی و کاوانیاک خم نمودند. (این همان منتالیتیه روشنفکران دینی ملی و لیبرال ایرانی است که نعره های خمینی را مبنی بر برپائی چوبه های دار در میادین بزرگ شهرهای بزرگ ایران را شنیدند و برای پاکسازی کارخانه ها از کارگران مبارز و سوسیالیست برنامه ریزی کردند، برای تصفیه دانشگاه ها از اساتید آزادیخواه و سوسیالیست عجله به خرج دادند، بر خون دانشجویان تسلیم نشده و سر فرود نیاورده در صحن دانشگاه تهران نماز حاجت به جا آوردند، به فرمانهای ی قتل عام زندانیان سیاسی با غر و لند لیبیک گفتند و دم فرو بستند و امروزه در مجالس و دانشگاههای آمریکا و...لباس آزادیخواهی دورغین بر تن کرده اند و نامه پشت نامه به جانشین خمینی می نویسند. ) . چنین است که از چشم مردم عادی قضایای واقعی پنهان می شوند. آری، کودتا ی بانک ها نیز بعنوان عملی نرمال و مورد نیاز جلوه گر می شود. این وضعیت اما، بیش از هر گفته و یا نوشته ای، در این سخن پیر سرکوزی فرانسوی به بهترین وجهی بیان می شود در چرائی مخالفت با همه پرسى در یونان: " اینکه به مردم صدائی داده شود همیشه خوب است. و اما همبستگی در منطقه یورو اجازه نمی دهد که در اموری که به تمام منطقه مربوط است به مردم یک کشور اجازه تصمیمگیری داده شود. نمی توان اجازه داد که نظر خود را در مورد خوب یا بد بودن چنین اموری که مربوط به همه اروپا هست بدهند " به عبارت دیگر می توان گفت که در حقیقت منافع سرمایه داران ( بانکى و صنعتی) بر دموکراسی ارجحتر و گرامی تر است. این همان است که زماتی میخائیل میکیاولی گفته بود که هدف وسیله را توجیه می کند. هدف حفظ اتحادیه اروپا است، از اختناق و دیکتاتوری و یا هر وسیله دیگری می توان برای رسیدن به این هدف استفاده نمود. در مقابل این گفته بود که لنین در جائی می نویسد " که با وسائل نا مقدس به اهداف مقدس نخواهید رسید. "، البته در این جا به باور من، این روشن است و همه نیر می دانند هم هدف و هم وسیله هر دو "نامقدس" می باشند.



حال باید دید که طبقه بورژوازی از این جا بجایی چه اهدافی را دنبال می کند و چگونه می خواهد این اهداف را عملی کند؟ پاپا دموس یونانی عینن مانند ماریو مونتی ایتالیایی یک اقتصاددان ماهر، معاون سابق بانک اروپا و باورمند به نیروی بازار است. همین ایمان او به بازار بس است که فشار برنامه های ریاضت اقتصادی را زیاده تر کند. دولت ائتلافی او هنوز مورد حمایت دو حزب بزرگ است، ولی معلوم نیست که این پشتیبانی تا کجا ادامه خواهد داشت و با احتمال زیاد در زمانی که درجه جوشش آن بالا رود، آنها از خود سلب مسئولیت خواهند کرد. با این حال طبقه بورژوازی روی این حساب باز کرده است که با دولت تکنوکرات که خود را در ماورای احزاب، ماورای طبقات و حتی سیاست قرار می دهد بتواند دست به مانور بین این بخش و آن بخش از مردم بزند. مونتی و پاپا دموس هر دو هیچگونه مسئولیتی در قبال مردم کشور های یونان و ایتالیا برای خود نمی شناسند، زیرا که آنها انتخاب شده حتما به سبک دموکراسی بورژوازی نیز نیستند و این دست شان را باز می گذارد. اصلن برای همین آنها را منصوب نمودند. ولی این می تواند بعنوان شمشیر دموکلووس نیز باشد، زیرا که مردم نیز بعلت دخالت نداشتن در انتصاب ایشان، هیچگونه تعهدی برای گردن نهادن به برنامه های آنها ندارند. صاحبان آنها در اتحادیه اروپا از آنها می خواهند که مخارج عمومی را کاهش داده، مالیاتها را بالا ببرند و دیگر اقدامات زجر دهنده را عملی کنند و از این بابت که بعد از این اعمال چگونه با توده ی طبقه کارگر و مردم زحمتکش روبرو گردند، خود را محفوظ بدانند، زیرا که آنها انتخاب شده، هیچ ارگان دموکراتیکی نیستند. این جام زهر را آنها مایل هستند که بوسیله چنین تکنوکراتهایی به مردم بنوشانند. نمایندگان بانک ها و مونوپول های بزرگ سرمایه بدنبال لابی جمع کردن از بین سیاستمداران کنونی و نمایندگان سابق پارلمانها برای اربابان خود هستند. آنها برای خرید کالائی به نام سیاست مدار کهنه کار بهر سوراخ و سنبه پارلمانها سرک می کشند. در همان روزی که تایمز در باره "تغییر رژیم در اروپا نوشت"، روزنامه ایندیپندنت مقاله ای در باره معامله ایتالیا درج کرد و نوشت " رهبران قبلی بانک گلدمن و فارغ التحصیلان بانک ها در کردورهای مجالس و دولت های اروپائی سلطه واقعی را در دست گرفته اند." بعد از این عبارت که ارزش آنرا دارد که بخاطر سپرده شود، مقاله چنین ادامه می یابد: " بانک گلدمن قبل از اینکه خبری از زیرو روشن در ایتالیا باشد، هیچ تمایلی در اینکه حرص و آز خویش را درجه ای کاهش دهد نداشت. اکنون که شاخک هایش برای مکیدن خون بدن زنده ی اروپا فرو برده است و قله های این قاره را تسخیر نموده است، دیگر تردید کردن و غرو لند نمودن کاری از پیش نمی برد. این تصمیمات چند هفته اخیر که برای منطقه یورو اتخاذ شده اند، در آینده تعیین کننده برای پرداخت قرض هایشان خواهند بود. این آن چیزی است که منافع مورد علاقه گلدمن در آن نهفته است."

رابطه بین سرمایه انحصاری و دموکراسی

هنگامی که سرهنگان یونانی در سال ۱۹۶۷ قدرت سیاسی را در یک کودتای نظامی گرفتند، فلیپ تالبوت سفیر ایالات متحده آمریکا در آتن از آن به شکایت برخاست و آنرا "تجاوز به دموکراسی" نامید. همکار کوتاه بین او در مرکز سیا جواب داد " چطور انسان می تواند به یک فاحشه تجاوز کند؟" این است نگاه واقعی طبقه سرمایه دار به دموکراسی! خونتای های نظامی همه حقوق دموکراتیک (طبقه کارگر و سایر زحمتکشان) را لغو و پایمال نمودند و هزاران انسان را به زندان و شکنجه و تبعید محکوم کردند.

آری، سرمایه همواره به دموکراسی بعنوان شیوه حکومت کردنی که منافع او را بهتر تأمین می کند نگاه می کند و از آن به دفاع بر می خیزد، ولی هنگامی که توده ی طبقه کارگر و فرودستان خواسته اند از دموکراسی برای به

خطر انداختن منافع سرمایه استفاده نمایند، گذشتن از دموکراسی به دیکتاتوری صرف برای سرمایه ساده تر از عوض کردن واگن های قطار برای یک مسافر عادی می باشد. همان سیاست مدارانی که در باره فوائد دموکراسی در عراق، افغانستان و لیبی (که فقط در لیبی ۷۰ هزار کشته و خراب نمودن شهرها را بیار آورد و حتا قذافی را با چنان شیوه فجیعی قصابی نمودند و اکنون اعلام می شود که لیبی را جنگ داخلی تهدید جدی می کند)، سخنرانی های غزا می کنند، همان هائی هستند که حقوق دموکراتیک طبقه کارگر اروپا و آمریکا را که سال ها برای بدست آوردن آن مبارزه شده را پایمال می کنند. آنها برنامه های ریاضت اقتصادی به تصویب می رسانند، بیمه های اجتماعی را کاهش می دهند، از مخارج دستگاههای عمومی مربوط به بهداشت و آموزش و پرورش می کاهند و به بودجه نیروهای سرکوب می افزایند و غیره. آنها می گویند که "همه ما در یک کشتی نشسته ایم". این عبارت یکی از پوچترین و رذیانه ترین گفته ها است. در زمانی که ۵۰ میلیون از مردم ثروتمندترین کشور جهان کنونی آمریکا از تهیه غذای روزانه شان ناتوانند، میلیاردها دلار به حساب بانک ها و مدیران بانک ها ریخته می شود. هنگامی که در سال ۲۰۰۸ بحران ترکیدن "حباب" جامعه آمریکا را درهم فشرد و میلیونها انسان شغل هایشان را از دست دادند و بیکار گردیدند، از خانه هایشان بعلت دیرکرد در پرداخت قروض بانک ها بیرون انداخته شدند و بی سر پناه گردیدند، به حقوق و مزایای همان رنوسای بانک ها که باعث و بانی این اوضاع بودند، افزوده گردید. در اغلب مواقع در هنگامی که قرض هائی داده شده اند که امکان ریسک های بزرگی را در بر دارند، در همه این موارد، اما سود و زیان بانک ها تعیین کننده است و نه چیز دیگری، در صورتی که در واقعیت امر به هیچوجه ریسکی وجود ندارد. الیت اقتصادی حاکم همواره این اعتماد را می دهند که بانک ها را با پول عمومی نجات دهند، و تعدادی از آنها از هم اکنون برای چنین مواقعی پول سرمایه گذاری نموده اند. "همکاران قبلی من در صندوق بین المللی پول در این کوشش هستند، از (€1,5tm-€4tm) بعنوان طرح نجات آماده نمایند، اما این به چه معنی است." این را سیمون جانسون می گوید، "این بدین معنی است که ۱۰۰ درصد اعتبار دهندگان را نجات دهند. همچنانکه در سال ۲۰۰۸، این بانک دیگری است که نجات دهنده است." که سنوالات را به قشنگ ترین شکل در جای خویش قرار می دهد."

اعلام شده است که دولت های اروپایی باید میلیاردها یورو پیدا کنند، نه برای اینکه زندگی میلیونها انسان را در یونان یا کشور دیگری نجات دهند، بلکه در واقعیت امر هنوز به طرح های بیشتری برای نجات بانک ها نیازمندند. برای اینکه این مبلغ را پرداخت کنند باز هم بیشتر از قبل باید برنامه های ریاضت اقتصادی را بر کرده تودهها تحمیل نمایند، استاندارد زندگی را بیش از این کاهش دهند و بیش از پیش بر بیکاری و اخراج ها بی افزایند. همه این ها برای مراقبت از گولدمن ساکس و سایر مؤسسات مالی انجام می گیرد که چون پارازیت هائی بر بدن زنده جامعه افتاده اند و در حال مکیدن و خالی کردن آن از خون زندگی اش هستند.

اکنون همه جامعه در دستان تعداد محدودی از بانکداران تروتمند اسیر شده است. آنها می گویند: "این پول درخواستی را بما بدهید، اگر نه ما در آینده جهان را به پرتگاه یک بحران جدید مالی می اندازیم، یک فروپاشی شدید اقتصادی ای اتفاق می افتد که خیلی بدتر از بحران قبلی است." این همان متدی است که مافیای معمولی برای اخاذی کردن پول همواره بوسیله آن تهدید می کند. تنها فرقی که موجود است اینکه مافیا افراد منفرد و یا شرکت های خصوصی را تهدید می کند، در صورتی که بانک ها همه یک ملت و دولت هایشان را. مبارزه طبقاتی

دولت های ایتالیا و یونان یک وسیله موثر در دستان بانک ها و صاحبان مونوپول های بزرگ سرمایه هستند. و نه تنها در یونان و ایتالیا، بلکه در دیگر کشورهای سرمایه داری دموکراتیک چنین است. در بریتانیا، آلمان، ایالات متحده آمریکا و فرانسه همین داستان است: دموکراسی به یک بیان و عبارت توخالی و بی معنی تر از هر زمان دیگری تبدیل شده است. درحقیقت از همه مفهومی که زمانی فریاد زده می شد تو خالی شده است، و چیزی که از آن باقی مانده یک پوسته و کاسه سرخالی است در فرم و شکل دموکراسی پارلمانی است که باقی مانده، اما محتوا چیست؟ دولت های بانکداران، از بانکداران، مال بانکداران و برای بانکداران.

در کوتاه مدت دولت های یونان و ایتالیا برای اعمال برنامه های ریاضت اقتصادی شان به قولی یک ببخشید دارند. تهدیدی وجود دارد که زمین لرزه ای در بازار به وجود بیاید که پی آمد آن فروپاشی اقتصادی خیلی بدتر باشد. بعنوان نمونه انتصاب ماریو مونتی نسخه ای است، تا بتواند بازار را آرام و از تلاطم بیندازد. این به نظر می رسد که موفقیت آمیز باشد. اما برای زمان کوتاهی. این وضعیت انسان را به یاد گفته مشهور دکتر جانسون می اندازد. "همه وابسته به این است، آقای من، زمانی که انسان می داند که دو هفته دیگر قرار است به دار کشیده شود، روح و روان او از سلامتی فوق العاده برخوردار می گردد."، درایتالیا طبقه حاکمه از بالا به پائین پرتگاه نگاه کرد و فوران حواس خود را جمع کرد. از ماریو مونتی با کف زندهای ممتد در سنا استقبال کردند و خوش آمد گفتند، هنگامی که سنای جدیدشان را در ۱۱ نوامبر بازگشایی نمودند، همان روز بورس ایتالیا ۳/۶۸ درصد صعود کرد. این بدین معنی فهمیده شد که طبقه سرمایه دار داروی شفا دهنده و مسیحیائی جدید خویش را بدست آورد. و اینطور نیز در ظاهر قضیه هست.

اکنون به نظر می رسد که حداقل در ایتالیا، اعتراضات فروکش کرده است. درک دلیل واقعی آن سخت است. و اما،

در ظاهر چنین به نظر می رسد مردمی که خواهان سقوط برلسکونی بودند، به این فکر کنند، بعد از دولت برلسکونی هر چه باشد بهتر است. اما این صبوری طولانی مدت نخواهد بود. در خاتمه هم پایادموس و همچنین مونتی موفق نمی شوند کاری را انجام دهند. آنها فاقد برنامه ای هستند که بتواند یک اتحاد وسیع ایجاد نماید، کمبود چنین اتحادی در آینده نزدیکی خود را به وضوح نشان خواهد داد و این با خود یک انفجار از ناراضیاتی و خشم تودهها را همراه خواهد داشت. اکنون تظاهرات دانشجویان و دانش آموزان را داریم. واما، این فقط یک آغاز است.

برای زمانی اندک امکان دارد که عموم مردم، وقت دهند و قبول کنند که برنامه ها و جعبه های ریاضت اقتصادی جاری گردند. اما این سیستم پوسیده و شکننده اصلاح شدنی نبوده و دوام نخواهد داشت. و اما، با احتمال زیاد همه دستکاری های آنجلا مرکل، نیکولا سرکوزی و همه بانکداران در سراسر جهان نیز نمی توانند و موفق نمی شوند که از انفجار مبارزه طبقاتی جلوگیری کنند. آن ناراضیاتی اجتماعی و اعتراضات خیابانی در آتن که زمینه های واقعی شان موجود هستند، برمی گردند و در ایتالیا تکرار می گردند.

و اما، در یونان ، بعد از دو سال مبارزه ممتد و لاینقطع، می تواند یک نوع خستگی و گجی موقت موجود باشد. گر چه کسی دیگر به طبقه سیاسی (حاکمه) اعتماد ندارد. اکثریت عظیمی از مردم مخالف و برضد برنامه های ریاضت اقتصادی هستند، ولی در حال حاضر آلترناتیوی را نمی بینند. آنها از اینکه آن همه رسوب را از روی یورو بردارند که به همراه خویش آشوب و غوغای بیشتر می آورد وحشت دارند. با وجود تمام این مشکلات رهبری، هنگامی که مردم " دولت وحدت ملی" را می بینند که برنامه های ریاضت اقتصادی بدتر از پاپاندرو را اجرا می کند، دوباره به خیابانها خواهند آمد.

و اما، اتحاد ملی، " اتحاد ملی" یکی از بی محتواترین، تخدیر کننده ترین و حيله گرانه ترین شعارها نی است که از زبان نمایندگان طبقه حاکمه برای فریب طبقه کارگر شنیده می شود. چنین "اتحادی" درست مثل اتحادی است میان اسب و سوارکار که بر پشت اسب می پرد و با دو زانویش شروع به مهمیز زدن بر دو طرف نشیمن گاه نموده تا آنرا گود و برای خود مناسب نماید. بین ثروتمند و فقیر، استثمارگر و استثمار شونده، کارگر و سرمایه دار نمی تواند سنوالی در باره اتحاد باشد. فقط مردم فریبی می تواند وجود داشته باشد. برای حل کردن مشکلات موجود در جامعه ضروری است به دیکتاتوری بانک ها و کلن طبقه سرمایه دار بر همه و برای همیشه خاتمه داده شود. برای چنین کاری بیش از هر زمان دیگری طبقه کارگر نیازمند به داشتن سازمان های سیاسی بویژه حزب خود است. و اما، در حال حاضر، بورژوازی تلاش می کند همه پیروزی ها و دست آوردهانی که طبقه کارگر با مبارزه در ۵۰ ساله ی اخیر بدست آورده را بگیرد. در بریتانیا دولت احزاب محافظه کار و لیبرال دموکرات تهدید میکند که حق اعتصاب که همین حالا از محدودیت ایجاد شده صدمه دیده است، را بگیرد. اما طبقه کارگر در برابر چنین اقداماتی تسلیم نخواهد شد. آری طبقه اجازه نخواهد داد سازمانها و دست آوردهانی که با مبارزه ایجاد کرده و گرفته است، با ایجاد یک سکنه مغزی در رهبران اتحادیه ها پس گرفته شود. طبیعتاً طبقه کارگر برای دست آوردها و منافع خویش مبارزه میکند. آری، طبقه کارگر در آینده نیز برای ذره ذره حقوق دموکراتیکی مبارزه خواهد کرد که کمترین محتوای مترقیانه ای داشته باشد. طبقه کارگر در تجربه مبارزه خود دیده است که دموکراسی، هر چند که بورژوائی، ناپیگیر و ناکارآن نیز باشد زمین بهتری است برای اینکه کارگران و سایر زحمتکشان بتوانند از آن برای پیشرفت دادن به مبارزه طبقاتی خود استفاده نمایند.

این هم مسلم است که معرفی و انتصاب یک دولت تکنوکرات غیر انتخابی قادر نیست که به مبارزه طبقاتی ایست دهد. طبقه بورژوازی به زودی خواهد فهمید که به نی پوسیده و یا به زبان بهتر به طناب کهنه و نخنما شده ای خود را آویزان کرده است. چنین دولت هائی بهیچوجه از دولت های متکی به احزاب و سیاستمداران منتخب قوی تر نیستند بلکه خیلی ضعیف تر می باشند. زیرا که تودههای مردم در بوجود آوردن شان نقشی حتا در فریبانه ترین اشکال نیز نداشته اند. آنها به زودی بوسیله جنبش تودهها روبیده خواهند شد. در خاتمه اینکه:



اگر راههای پارلمانی دموکراسی بسته شده اند طبقه کارگر برای خواست های خود راههای دیگری را دارد. طبقه کارگر راههایی برای بیان آرزوهای خویش و اقدامات مستقیم را جستجو می کند: اعتصابات، اعتصابات عمومی و تظاهرات های توده ای و... را سازمان می دهد. کارگران و جوانان پی خواهند برد که آنها از چنان قدرت فوق العاده ای برخوردارند که هیچ دولت، ارتش و پلیسی توان توقف آنها را ندارد. فقط این قدرت می باید سازمان یابد. طبقه کارگر امروزه بیش از هر زمان دیگری به سازمان یابی ای نیاز دارد که او را قادر به درک نیرویش نماید، چنین سازمانیابی است که به طبقه کارگر و جوانان این امکان را می دهد که برنامه های ریاضت اقتصادی دولت ها را در نطفه خفه نمایند و طبقه سرمایه دار را بعنوان یک طبقه بشناسند، منافع آنها را در کلیت خود مورد تعرض قرار دهند. طبقه کارگر حقیقت را در کلمات، آن رهبر بزرگ انقلاب فرانسه کامیل دسمولین می یابد:

**Grands ne sont Grands que parce que nous sommes a genoux: Levons- Les”**  
**”nous**

” آنها در چشمانمان چنان قدرتمندند زیرا که ما در برابر آنها زانو زده ایم: ما را اجازه دهید بایستیم.“! و خواهند ایستاد. دنیا نه فقط قابل تفسیر، بلکه قابل تغییر نیز هست!

\*\*\*

لینک منبع:

<http://www.marxist.com/dictatorship-of-the-bankers.htm>